

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

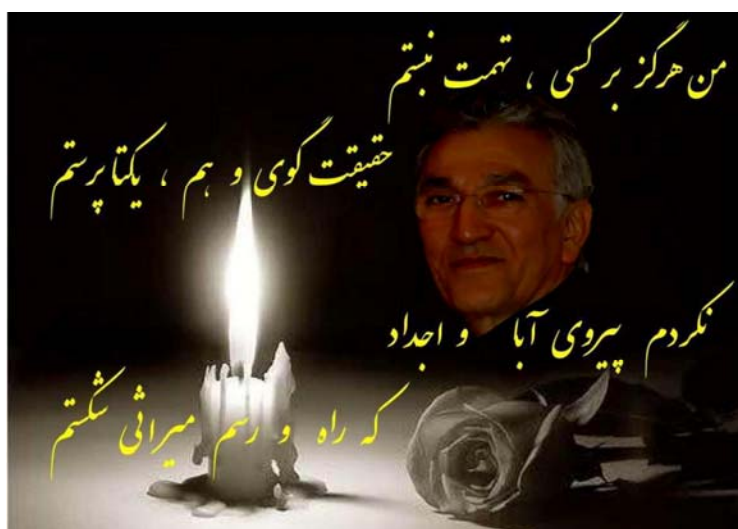
afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده

۲۷ اگست ۲۰۱۸



با نهایت سپاس و شکران خدمت دوستانی که با بزرگواری از زاد روزم یادی نموده اند

خشتی از دیوار

تشکر، ای عزیزان وفادار	ز لطف و مهربانی های پُر بار
ز تبریکی، برای (زاد روزم)	سپاس و حُرمت، بسیار بسیار
بسی شرمنده، از لطفِ عزیزان	که غرقم در عرق، غلتیده در نار
نمی دانم چسان شکران نمایم	و یا چیری رقم دارم به اجبار
قلم کم رنگ و کاغذ تنگ و طبعم	کمی بند آمده، از یار اغیار
گاهی محزون و گه مهموم و مغموم	گاهی مهجور و رنجور و دل افگار
درین غربتسرا، خورسندم اینکه	فلک خشتی دگر کندی ز دیوار
یکی خشتی که باقی مانده اکنون	ازین ویرانه هرچه، زود بردار
تحیات و درود بس فراوان	ز بنده خدمتِ هر یک ز ابرار

ز صدق دل به هریک باد تقدیم
 به (نورالله) و (لطفی) و (شریفی)
 به استاد عزیز و مهربانم
 به (Shi Rin) و به (لعلی) و به (نوری)
 به (دهقان) و به (سیفی) و به (آمیس)
 حضور محترم (آزاد سالم)
 به آن بانوی فرهنگی، (حمیدی)
 به خانم (عاطفی عاطفه) جان
 به (حدادی) که سنگدل می پراند
 به من گفته، ترورت می نمایم
 به سر وقتت رسم خیلی به زودی
 نه ریل و نه پیاده، نه به موتر
 به (عباسی) و (رهپو) و به (پوپل)
 به (سیروس) و به (رحمانی) و (جمشید)
 (عزیزی) و (رفیع) و هم به (یحیی)
 (نجیب) و هم (سنا) و هم به (پیرو)
 زبانم را، لیاقت می نباشد
 دَمد مردم مرا روح جدیدی
 یکی از دوستداران قدیمی
 چنان طبعش لطیف و نازک از گل
 ز زیباییِ حُسن بی مثالش
 سلیس واژه هایش سحر آمیز
 ننالم بعد ازین هرگز ز هجران
 درین سه هفته بودم فارغ از خود
 خدا از فضلِ خود، دارد قبولش
 کنون (عیدِ صیام) و (عیدِ نوروز)
 که تا سالِ دگر، ایزد رساند
 و در آخر عزیزان را ز "نعمت"

به (آشوک داس) نیک پندار و کردار
 که از جمعِ اَحِبَّایِ فداکار
 جناب (نیک آیینی) پدر وار
 به (اوریاخیل)، آن مردِ بزرگوار
 (ندا) و بانوی (گلگون رخسار)
 که طبعش هم روان است و گهربار
 (وحیده) نام آن دانای هشیار
 که گه گاهی ز مرگ ماست بیزار
 گهی یار است و گاهی همچو اغیار
 به نظم و نثر، یا شمشیر و تلوار
 ز دنمارکم، به المانت، خبردار
 و نه طیاره، بلکه بایسِکِل سوار
 به (صدیق وفا)، آزاد پندار
 زبانِ شعرِ ما، قاصر ز گفتار
 ازین شرمندهِ خیلی گنهکار
 جناب (کاظمی) آن فخرِ احرار
 سرایم شعرِ شهدین و شکر بار
 پیام دُستان، در گوش و انتظار
 که با من قهر و می باشد به پیکار
 انیسِ عنَدلیب و بلبل و سار
 زبانِ قاصر، بیان عاجز ز اقرار
 چو مرهم بر دل زخمی و بیمار
 که خوبان دلبر اند و می نه دلدار
 صلاة و صوم بود و جمعِ اخیار
 اطاعت، با عبادتِهای ابرار
 مُبارک بر اَحِبَّایِ وفادار
 همه از فضلِ یزدان، بهره بردار
 سپاس و حرمت و شکران بسیار

بانهایت سپاس و شکران خدمت دوستانی که با بزرگواری از زاد روزم یادی نموده اند

خشتی از دیوار (۱)

تشکر، ای عزیزانِ وفادار ز لطف و مهربانی های پُر بار
ز تَبسِریکی، برای (زادروزم) سپاس و حرمت، بسیار بسیار
بسی شرمنده، از لطفِ عزیزان که غرقم در عرق، غلطتیده در نار
نمی دانم چنان شکران نمایم و یا چیری ر قسم دارم به اجبار
قلم کم رنگ و، کاغذ تنگ و، طبعم کمی بند آمده، از یار اغیار
کمی محزون و که مغموم و مغموم گهی مجبور و رنجور و دل افکار
درین غربتمرا، خورسندم اینکه فلک خشتی دگر کندی ز دیوار
یکی خشتی که باقی مانده اکنون ازین ویرانه هرچه، زود بردار
تجیات و درودِ بس فراوان زبنده خدمتِ هر یک ز ابرار
ز صدق دل به هر یک باد تقدیم به (اشوک داس) نیک پندار و کردار
به (نورالله) و (لطفی) و (شریفی) که از جمعِ احببای فداکار

(۲)

به استاد عزیز مهربانم جناب (نیک آیین ی) پدر وار
به (Shi Rin) و به (لعلی) و به (نوری) به (اوریا خیل) ، آن مرد بزرگوار
به (دهمقان) و به (سیفی) و به (آمیس) (ندا) و بانوی (گلگون رخسار)
حضور محترم (آزادِ سالم) که طبعش هم روان است و کمر بار
به آن بانوی فرهنگی ، (حمیدی) (وحیده) نام آن دانای هشیار
به خانم (عاطفی عاطفه) جان که که گاهی ز مرک ماست بیزار
به (حداد) ی که سنجک می پراند گهی یار است و گاهی همچو اغیار
به من گفته ، ترورت مینسایم به نظم و شعر ، یا شمشیر و تلوار
به سر وقت رسم خیلی به زودی ز دنا کم ، به آلمات ، خبردار
نه ریل و نه پیاده ، نه به موتر و نه طیاره ، بلکه باتیکل سوار
به (عباسی) و (رهپو) و به (پوپل) به (صدیق وفا) ، آزاد پندار
به (سیروس) و به (رحمانی) و (جمشید) زبانِ شعرِ ما ، قاصر ز گفتار
به (عزیزی) و (رفیع) و هم به (یحیی) ازین شرمنده خیسلی کنهکار

(نَجیب) و هم (سنا) و هم به (پیرو) جناب (کاظمی) آن فخرِ احرار
 زبانم را، لیاقت می نباشد سرایم شعرِ شهیدین و شکر بار
 دَمَ همدوم مرا روحِ جدیدی پیامِ دوستان، در گوش و انتظار
 یکی از دوستانِ انِ قدیمی که بامن قهر و، میباشد به پیکار
 چنان طبعش لطیف و نازک از گل اینِ عنده لب و، بلبل و سار
 ز زیباییِ حُسنِ بیِ مثالش زبانِ قاصر، بیانِ عاجز ز اقرار
 سلیس و اژه هایش حسدِ آمیز چو مرهم بر دلِ زخمی و بیسار
 نسالم بعد ازین هرگز ز بهران که خوبانِ دلبر اند و، می نه دلدار
 درین سه هفته بودم فارغ از خود صلاة و صوم بود و جمعِ احیاء
 خدا از فضلِ خود، دارد قبولش اطاعت، با عبادت های ابرار
 کنون (عیدِ صیام) و (عیدِ نوروز) مُبارک بر اَحِبَّایِ وفادار
 که تا سالِ دگر، ایند رساند همه از فضلِ یزدان، بهره بردار
 و در آخر عزیزان را ز «نعمت» سپاس و حرمت و شکران بسیار